

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
موضوع جزئی: آیه ۳۱ _ بخش اول _ حقیقت تعلیم اسماء به آدم و چگونگی آن

تاریخ: ۲۵ آذر ۱۳۹۸
مصادف با: ۱۹ ربیع الثانی ۱۴۴۱
جلسه: ۲۲

﴿اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ وَاللّٰعْنَ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ﴾

حقیقت تعلیم اسماء به آدم و چگونگی آن

بعد از اینکه معلوم شد در آیه ۳۱ بیان خداوند تبارک و تعالی در این بخش بیان واقعیت است نه نمادین، حال باید دید آن واقعیت و اتفاقی که در این محدوده افتاده چیست.

«عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، یعنی خداوند تبارک و تعالی تعلیم داد اسماء را به آدم. درباره کیفیت این تعلیم و نیز اینکه مقصود از اسماء در این آیه چیست، باید توضیحاتی داده شود. عمده مطالب در این بخش از آیه درباره کیفیت تعلیم و مقصود از اسماء است که البته بخش بیشتری از مطالب در مورد اسماء و آراء و اقوال پیرامون آن است.

حقیقت تعلیم خداوند به آدم

تعلیم اسماء توسط خداوند واقعی و حقیقی است، نه نمادین. آنگاه این تعلیم در مورد اسماء از ظاهر آیه پیدا است که تعلیم بی واسطه بوده چون تعلیم تارةً با واسطه است و آخری بی واسطه.

تعلیم بی واسطه به این معنا است که متعلم از خود معلم آن علم را دریافت کند. در مورد معلّمین و متعلّمین متعارف در این دنیا، گاهی معلم مستقیماً مطلبی را به متعلّمین القاء می‌کند. از جهتی در اینجا شخصی واسطه نشده و می‌توان گفت که تعلیم بی واسطه است چون در همین فرض ممکن است کسی با واسطه شاگرد دیگری باشد. اما همیشه در تعلیم و تعلم های متعارف در این دنیا یک واسطه ای وجود دارد (حتی در جایی که مستقیماً معلم به متعلم آموزش می‌دهد) به این معنا که این علم، علم حصولی است. یعنی در عین اینکه بین معلم و متعلم واسطه به معنای وجود شخص ثالث منتفی است، اما یک وساطتی وجود دارد و آن این است که معلوم به واسطه انتزاع ماهیت یا مفهوم در ذهن متعلم محقق می‌شود. مثلاً بنده برای شما تصویری از توحید بخوادم ارائه دهم، واجب الوجود و مشخصاتش را بیان کنم و استدلال و برهان نسبت به وجود حق تعالی اقامه کنم. یا در مورد طبیعیات و مادیات بخوادم مطلبی را ارائه دهم. در اینجا معلوم نزد شما تحقق پیدا می‌کند اما واسطه تحقق این معلوم، آن مفاهیم و انتزاعی است که شما از ماهیات و مفاهیم دارید.

در همه علوم حصولی چنین است، یعنی علوم حصولی به خاطر سنخشان همیشه و به ناچار آمیخته با وساطت اند. منظور از وساطت هم، وساطت انتزاع مفاهیم و ماهیات است چون خود معلوم نمی‌تواند در نزد متعلم حاضر شود پس این می‌شود واسطه.

اما در علوم حضوری دیگر ماهیات، مفاهیم و انتزاع آن‌ها واسطه نیست. مثلاً علم انسان به گرسنگی و تشنگی حضوری است، یعنی خود معلوم نزد عالم حاضر است. آن شخص علم به گرسنگی و تشنگی دارد، ولی معلوم نزد عالم حاضر است و هیچ واسطه‌ای هم در کار نیست.

ویژگی های تعلیم خداوند به آدم

۱. با توجه به این مقدمه عرض ما این است که تعلیم خداوند به آدم بی واسطه است مطلقاً، یعنی شخص ثالثی در تعلیم واسطه نبوده مانند ملائکه و به همین جهت این تعلیم حتی با وحی هم فرق دارد. در وحی فرشتگان واسطه هستند و جبرائیل بر پیامبر نازل می‌شود و آن حقایقی که باید به پیامبر ابلاغ شود را از طرف خداوند ابلاغ می‌کند. ولی تعلیم خداوند به آدم حتی وساطت فرشتگان هم در آن راه نداشت، یعنی از طریق وحی نبوده است.

۲. به علاوه وساطت انتزاع ماهیات و مفاهیم هم در کار نبوده، یعنی خداوند تعلیم داد اسماء را به آدم و این علم برای آدم از قبیل علم حضوری است، نه علم حصولی؛ چون اگر قرار بود علم حصولی باشد، باز باید وساطت انتزاع ماهیات و مفاهیم محقق می‌شد. لذا آدم نسبت به این حقایق اشراف پیدا کرد و اسماء نزد او حاضر شدند. چون جنس و سنخ علم آدم به حقایق و غیب آسمان‌ها و زمین از این سنخ است، به همین جهت دیگر معنا ندارد که فرشتگان واسطه در این علم شوند. نه تنها معنا ندارد، بلکه صلاحیت وساطت برای فرشتگان هم نیست زیرا این وساطت در واقع وساطت در فیض یا افاضه است و سعه وجودی ملائکه به حدی نبود که در این فیض واسطه شوند. یعنی این حقایق را از خداوند تلقی کنند و به آدم برسانند.

پس تعلیم آدم توسط خداوند بدون واسطه بوده و ظاهر این آیه هم همین را می‌رساند.

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، یعنی خود خداوند تعلیم کرد و در این تعلیم اولاً خداوند معلم است و آدم متعلم و لذا شخص ثالثی در میان نیست و این علم هم از قبیل علم حضوری است، یعنی آدم به غیب آسمان‌ها و زمین احاطه و اشراف پیدا کرد و کأنّ غیب آسمان‌ها و زمین نزد او حاضر شد (نه حصول آن حقایق در ذهن آدم).

۳. این تعلیم دفعی بوده نه تدریجی، یعنی خداوند متعال بدون واسطه غیب آسمان‌ها و زمین را در افق وجودی آدم حاضر کرد و دفعه‌اً این حضور اتفاق افتاد. این حقیقت تعلیم خداوند به آدم است لذا همین می‌شود سرّ خلافت انسان. انسان به چیزی آگاهی پیدا کرده که ملائکه و هیچ موجود دیگری ظرفیت حضور این حقایق نزد آن‌ها وجود ندارد.

تا اینجا کلیت کیفیت تعلیم بیان شد. البته اینجا این بحث وجود دارد که این علم آیا به تفصیل برای آدم حاصل شد؟ یا بالاجمال؟ آیا تمام غیب آسمان‌ها و زمین با تمام تفصیل و جزئیات نزد آدم محقق شد یا آنکه حضور اجمالی پیدا کرد؟ حضور غیب آسمان‌ها و زمین در وجود آدم به واسطه افاضه الهی و تعلیم خداوند به هر حال ضمن اینکه یک حضور اجمالی است، اما حضوری اجمالی است که در دلش تفصیل هم وجود دارد. اگر تمام عالم هستی اعم از ماده و غیر ماده را فرض کنیم، هر یک در مرتبه‌ای از وجود قرار دارند و بهره‌ای از وجود دارند. اینکه می‌گویند وجود حقیقتی مشکک

است، بسته به این است که این وجود چه مقدار به مرحله فعلیت رسیده باشد و چه مقدار در مرحله استعداد باقی مانده باشد. هر چه انسان به مجرد نزدیک تر می‌شود، فعلیتش بیشتر می‌شود. عالم تجردات عالم فعلیت محض است. این عالم و موجوداتش و مراتبی که برای انواع موجودات این عالم متصور است، در یک رابطه طولی و سلسله علت و معلولی قرار دارند. هیچ موجودی در این عالم حرکات و افعالش خارج از دایره علت و معلوم نیست و رتبه علت همیشه مقدم بر معلوم است که این امری عقلی و بدیهی است. طبیعتاً علت در رتبه صدم نسبت به علت در رتبه پنجاه و قبل از آن اگر بخواهد مقایسه شود، این علت در رتبه پنجاه واجد همه علت‌های بعد از خودش از جمله آن علت در رتبه صد است. بر این اساس اگر حقایق این عالم به تمامها و کمالها به تعلیم خداوند نزد انسان و نزد آدم حاضر شد و این حضور هم به معنای این باشد که واجد تمام مراتب بعدی خودش است، به یک معنا این حضور و علم اجمالی است. چون الان فقط این مرتبه حاضر است، به یک معنا هم تفصیلی است چون وجودات و مراتب بعدی وجود هم در دل آن هستند، حقایق در مراتب نازل تر و پایین تر، این‌ها الان ممکن است بالفعل موجود نباشند اما بالاخره تحقق پیدا می‌کنند و چون این علل نزد او حاضر اند، به یک معنا تمام معلول‌های بعدی هم نزد او حاضر اند.

پس آدم علم به غیب آسمان‌ها و زمین دفعهٔ پیدا کرد به وسیله تعلیم خداوند و این وجود آنقدر وسیع بود که واجد تمام مراتب هستی در عالم شد اما ضمن اینکه واجدیتش در آن مرحله اجمالی است، به تدریج تبدیل به تفصیل هم می‌شود. البته این مطلب توضیح زیادی دارد ولی فعلاً تصویر کلی از تعلیم خداوند به آدم ارائه شد که ذهن به سمت مقایسه تعلیمات این عالم با تعلیمات خداوند نرود که اساساً تعلیم چگونه بود و کیفیت علم انسان به این حقایق چگونه است.

عمده این است که این معلوم برای ما روشن شود. معلوم همان اسماء است و خداوند اسماء را به انسان تعلیم کرد یعنی که خدا آن‌ها را نزد انسان حاضر کرد و انسان را محیط به آن حقایق کرد به نحوی که آن حقایق نزد او حاضر شد. در اینجا این سوال مطرح می‌شود که اگر خداوند آن حقایق را نزد او حاضر کرد، این بیان لازمه اش این است که موجودات بعدی در آن زمان موجود نبوده باشند و بعد از قَبَلِ آدم پدید بیایند پس چطور در آن زمان فرشتگان موجود بودند و با خداوند این گفتگوها را داشتند و بعد خداوند هم حقایق را به آن‌ها عرضه کرد؟ چون طبق تفسیری که ارائه شد در واقع حاضر کردن غیب آسمان‌ها و زمین نزد او، معنایش این است که با این سعه وجودی آدم خلق شد که همه حقایق نزد او حاضر بودند و علی القاعده باید مخلوق اول باشد در حالی که مخلوق اول آدم نیست. آنوقت چگونه ارتباط برقرار می‌شود بین مخلوق اول و این آدم که الان اسماء به او تعلیم داده شد؟

فارغ از این جهت، مسئله و بحث این است که منظور از اسماء چیست که باید در جلسه بعد توضیح داده شود.

«والحمد لله رب العالمین»